

(ارپاگاون)^۱ را به پادشاهی برداشتند ولی او پس از چندی خلع شد و موسی خان را که از سوی مادر نسب به خاندان چنگیز می‌رسانید به پادشاهی نشاندهند. زمام امور دولت او در دست امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی^۲ پسر امیر حسین گورکان بود. او پسر عمه سلطان ابوسعید و دخترزاده ارغون خان پسر اباقاخان بود. ابوسعید او را در قلعه کانج در بلاد روم جای داده و بر او موکلان گماشته بود. چون ابوسعید کشته شد از بند آزاد گردید. چون از اوضاع بغداد آگاه شد به آنچه بود رضا نداد و به سوی بغداد در حرکت آمد. علی پادشاه^۳ را که امور دولت را در دست داشت بکشت و موسی خان را از پادشاهی عزل کرد محمد بن انبارجی^۴ را که صحت نسبش به هلاکو مورد تأیید بود به جای او نشانده.

شیخ حسن بر بغداد و تبریز مستولی شد. حسن بن دمردش بن امیر چوپان از مکان امارت خود و پدرش در بلاد روم لشکر بیاورد و بر تبریز غلبه یافت و محمد بن انبارجی را بکشت. شیخ حسن به بغداد رفت و حسن بن دمردش در تبریز ماند و خواهر سلطان ابوسعید را که ساتی بیک^۵ نام داشت و زن سلیمان خان از اسباط هلاکو بود به سلطنت برداشت و بر تبریز استیلا یافت. او را بدان سبب که با شیخ حسن صاحب بغداد همنام بود و بسال از او کمتر بود شیخ حسن کوچک نام نهادند. و آن را شیخ حسن بزرگ.

چون شیخ حسن کوچک استقرار یافت و خان نیز نزد او بود شیخ حسن بزرگ ناتوان شد و طوایف ترکمان که در حوالی موصل بودند بر بلاد جزیره غلبه یافتند. گویند که او نزد الملک الناصر صاحب مصر کس فرستاد و ترغیبش کرد که برود و بغداد را تصرف کند و بدو پیوندد و نزد او بماند و گفت پسر خود را نیز نزد ایشان به گروگان می‌نهد؛ ولی این کار به سبب حوادثی که پیش آمد صورت نپذیرفت.

پس مملکت خاندان هلاکو پراکنده شد. شیخ حسن بزرگ در بغداد بود و شیخ حسن کوچک در تبریز و محمد بن مظفر در عراق عجم و فارس و ملک حسین در خراسان و بر بیشتر خراسان از بیک خان از خاندان دوشی خان که پادشاه نواحی شمال و پایتختش در سرای بود تسلط داشت.

شیخ حسن کوچک پس از آن که ساتی بیک را سرنگون کرد و سلیمان خان از اعقاب هلاکو را به خانی برداشت، اینک از او نیز بیمناک شده به قتلش آورد و خود به تنهایی

۳. متن: علی ماسا

۲. متن: ملککان

۱. متن: اورخان

۵. متن: صالیبک

۴. متن: عنبرجی

زمام امور را در دست گرفت. شیخ حسن کوچک پسر دمرdash در سال ۷۴۴ در تبریز به قتل رسید و برادرش ملک اشرف را به جای او نشاندهند. سپس شیخ حسن بزرگ نیز در سال ۷۵۷ در تبریز به هلاکت رسید. والله تعالی اعلم.

اویس بن شیخ حسن

چون شیخ حسن بزرگ در بغداد درگذشت پسرش اویس به جایش نشست. ملک اشرف پسر دمرdash چوپانی در تبریز بود. پادشاه ناحیه شمالی. جانی بیک پسر امیر ازبک در سال ۷۵۸ لشکر بیاورد و تبریز را از او بستد و به خراسان بازگردید و پسر خود را به جای خود در تبریز نهاد. نام این پسر بردی بیک بود. در راه که می رفتند جانی بیک را امرایش بند برنهادند و نزد پسرش رسول فرستادند و او را به گرفتن تخت پدر تحریض کردند. او شتابان در حرکت آمد و تبریز را به عامل خود اخی چوق^۱ سپرد.

اویس صاحب بغداد بیامد و تبریز را از او بستد ولی اخی چوق بار دیگر تبریز را در تصرف خویش آورد و در آنجا ماند. در این احوال امیر مبارزالدین مظفری از اصفهان به آذربایجان لشکر کشید و آنجا را در تصرف در آورد و اخی چوق را بکشت و عراق عجم و تبریز و تستر و خوزستان را از آن خود نمود. سپس اویس برفت و تبریز را از امیر محمدبن مظفر بستد و ضمیمه قلمرو خود ساخت و به بغداد بازگردید. و چون کارش بالا گرفت بر تخت نشست اویس در سال ۷۷۶ هلاک شد.

چون سلطان اویس بمرد پسر او حسین را به جای پدر نشاندهند. اویس را پنج پسر بود: حسن و حسین و علی و ابویزید و احمد. وزیر او زکریا [امیر شمس الدین] و مدبر امور دولتش امیر عادل آقا بود و از اقطاعات او شهر سلطانیه بود.

پس از اویس دولتمردان او با پسرش حسین، در تبریز بیعت کردند و پسر دیگر او شیخ حسن را کشتند و گفتند پدر به قتل او وصیت کرده است شیخ علی بن اویس در بغداد بود، به فرمان برادرش حسین درآمد. پیر علی بادک^۲ از امرای ایشان نیابت تستر و خوزستان را داشت. او نیز با حسین بیعت کرد. در تبریز زکریا وزیر پدرش استیلا داشت. اسماعیل پسر زکریا که از اویس به شام گریخته بود نزد پدر خود آمد. پدر او را به بغداد فرستاد تا در خدمت شیخ علی باشد او به بغداد رفت و شیخ علی را در اختیار خود

۱. متن: اخبجوج

۲. متن: قنر علی بادک

گرفت چنانکه بر او تحکم می‌کرد. شاه شجاع از آل مظفر بر تبریز غلبه یافت و آن را بازپس گرفت.

از آن وقت که حسین بن اویس در تبریز استقلال یافته بود آل مظفر همواره طمع در تصرف آن داشتند. چنانکه یک بار هم تبریز را گرفتند و چنانکه گفتیم اویس آن را بازپس گرفت.

چون اویس درگذشت شاه شجاع با سپاه خود به تبریز در حرکت آمد و حسین بن اویس از تبریز به بغداد رفت. شاه شجاع بر تبریز مستولی شد و حسین نزد برادرش شیخ علی و وزیرش اسماعیل به بغداد رفت و از آن دو، لشکر خواست. آن دو، لشکری همراه او کردند. او به تبریز بازگشت و شاه شجاع بگریخت و به خوزستان رفت و در آنجا استقرار یافت.

کشته شدن اسماعیل رشیدی و استیلای حسین در بغداد

اسماعیل رشیدی بر شیخ علی - در بغداد - تحکم می‌کرد. جمعی از دولتمردان چون مبارک شاه و پیر علی و قرا محمد همدست شده او را کشتند. عمش امیر احمد نیز با او کشته شد. این واقعه در اواسط سال ۷۸۱ اتفاق افتاد. اینان پیر علی بادک را از تستر فراخواندند و او را جانشین اسماعیل ساختند. پیر علی بادک زمام امور شیخ علی را در بغداد به دست خود گرفت. حسین بن اویس از این عمل به خشم آمد و با لشکر خود از تبریز به بغداد آمد. شیخ علی و پیر علی بادک از بغداد به تستر رفتند و حسین بر بغداد مستولی شد و از احمد یاری خواست و احمد به یاری او برخاست. حسین او را متهم کرد که با برادرش شیخ علی دست به توطئه می‌زند. شیخ علی از تستر به واسط راند. جمعی از عرب را از عبادان و جزیره گرد آورد. احمد از واسط به بغداد رفت و شیخ علی از پی او روان شد. حسین به تبریز راند و شیخ علی در بغداد قرار گرفت و هر یک در بلد خویش استقرار یافت. والله تعالی اعلم.

عصیان احمد و استیلای او بر تبریز و کشته شدن حسین

چون حسین از بغداد به تبریز بازگردید سرگرم نوشخواری و لهو و لعب شد. برادرش احمد از او برمید و به اردبیل رفت. شیخ صدرالدین در اردبیل بود. سه هزار یا بیشتر

لشکر بر او گرد آمد و به تبریز راند و ناگهان به شهر در آمد و آن را در تصرف گرفت. حسین چندی مخفی بود. ولی پس از چند روز احمد او را بگرفت و او را بکشت. والله تعالی یؤید بنصره من یشاء من عباده.

عصیان عادل و حرکت او به قتال احمد

امیر عادل والی سلطانیه بود و سلطانیه اقطاع او بود. چون از کشته شدن حسین بن اویس خبر یافت به هم برآمد. ابویزید بن اویس نزد او بود. هر دو به سوی شاه شجاع پسر مبارزالدین محمد بن مظفر یزدی فرمانروای فارس به حرکت آمدند و از او علیه امیر احمد بن اویس یاری طلبیدند. او لشکر به یاری آن دو فرستاد. احمد نیز بسیج لشکر کرده به رویارویی بیرون آمد. چون دو لشکر به یکدیگر رسیدند بر این اتفاق کردند که ابویزید در سلطانیه امیر باشد و امیر عادل از مملکتشان بیرون رود و نزد شاه شجاع در فارس بماند. پس بر این مصالحه کردند و ابویزید به سلطانیه بازگشت و در آنجا ماند. امرا و خواص او به رعایا آزار و زیان فراوان می‌رسانیدند، چنانکه در نهران به تبریز کس فرستادند و از احمد یاری خواستند. او با لشکر خود برفت و او را بگرفت و دیدگانش را میل کشید. پس از این حادثه در بغداد بمرد.

کشته شدن شیخ علی و استیلای احمد بر بغداد

چون احمد برادر خود حسین را به قتل رسانید، شیخ علی لشکر گرد آورد و قرامحمد امیر ترکمان در جزیره را نیز برانگیخت و از بغداد به قصد تبریز در حرکت آمد. احمد برای مقابله با او بیرون آمد و از برادرش بگریخت. شیخ علی شتابان از پی او تاخت آورد تا لشکریانش مانده شدند. احمد دل بر مرگ نهاده حمله‌ای دلیرانه کرد. در این حمله بر شیخ علی تیری آمد و بمرد. قرامحمد نیز اسیر شد و به قتل رسید. احمد به تبریز رفت و بر سریر قدرت نشست. عادل به نبرد با او لشکر برد و فرصتی به دست آورد و منهزمش نمود. سپس احمد به بغداد رفت. در بغداد پس از هلاکت شیخ علی، خواجه عبدالملک که از دست پروردگان احمد بود از سوی احمد زمام امور را به دست داشت. امیر عادل نیز در سلطانیه به نام ابویزید دعوت آغاز کرد و یکی از سرداران خود را به نام برسق به بغداد فرستاد تا به نام او دعوت کند. عبدالملک با او بساخت و به بغداد داخلش نمود و

در روز دوم ورودش به بغداد عبدالملک را به قتل رسانید و شهر به هم برآمد. سپس احمد از تبریز بیامد و برستق به دفاع بیرون آمد و منهزم گردید و به اسارت افتاد او را نزد احمد آوردند. به زندانش فرستاد. سپس به قتلش آورد. پس از چندی عادل نیز کشته شد و احمد از شر او برهید. آنگاه تبریز و بغداد و شوشتر و سلطانیه و متعلقات آن‌ها در ملک او درآمد و پادشاهیش استواری گرفت. پس از چندی در سال ۷۸۶ دولتمردانش بر او عصیان کردند و یکی از آن‌ها به امیر تیمور از خاندان جغتای، پس از آنکه از ماوراءالنهر بیامد و بر خراسان مستولی شد، پیوست و از او علیه احمد یاری خواست. تیمور اجابت کرد و لشکری با او به تبریز فرستاد. احمد از تبریز به بغداد رفت و این مرد عصیانگر در تبریز زمام کارها به دست گرفت. چون امیر تیمور به دیار خود بازگشت، تگتمش پادشاه ناحیه شمالی، از خاندان دوشی خان را هوای تبریز در سر افتاد و لشکر بیاراست و رهسپار تبریز شد و آن را از آن مرد عصیانگر بستند. امیر تیمور در سال ۷۸۷ به اصفهان لشکر برد و لشکری نیز به تبریز فرستاد و سراسر شهر را ویران نمود و تاراج کرد. همچنین شوشتر و سلطانیه را نیز به متصرفات خود پیوست و احمد، تنها در بغداد به سلطنت نشست.

امیر تیمور سلطان مغول، پس از آنکه بر تبریز مستولی شد، یکی از افراد قوم او به نام قمرالدین در ماوراءالنهر علیه وی قیام کرد و خبر رسید که تگتمش صاحب تخت سرای در شمال نیز او را به اموال و عساکر یاری داده است. تیمور از اصفهان به دیار خود بازگشت و تا سال ۷۹۵ از او خبری نبود. سپس خبر رسید که بر قمرالدین یاغی غلبه یافته است و نشان او برافکنده است. و سپس بر سرای و اعمال آن نیز مستولی شده است. امیر تیمور آنگاه به اصفهان و عراق عجم و ری و فارس و کرمان پای نهاد و همه را از آل مظفر یزدی، پس از جنگ‌هایی که ملوکشان کشته شد و لشکریانشان نابود شدند در تصرف خود آورد.

سلطان احمد که در بغداد بود به بسیج سپاه خویش پرداخت و آلت و عدت درافزود تا با تیمور رویاروی شود. سپس از جنگ منصرف شد و با او باب دوستی بگشاد و هدایا و تحف فرستاد ولی سودمندش نیامد و تیمور نیز همواره او را به ملاطفت و اظهار دوستی و مراسلت می‌فریفت تا عزمش سست شد و لشکرش پراکنده گردید. آنگاه بر سر او لشکر برد و شتابان برفت تا به دجله رسید. و دیده‌بانان خبر به احمد بردند. در تاریکی

شب فرار را برقرار برگزید و هرچه چارپایان را توان بود از اموال و ذخایر خود آن‌ها را بار کرد و با کشتی‌هایی چند از دجله گذشت و به نهر حله در آمد و بامداد خود را به مشهد علی (ع) را رسانید.

امیر تیمور و لشکریانش در یازدهم شوال ۷۹۵ به دجله آمد. در آنجا کشتی نیافت. خود و لشکریانش به آب زدند و به بغداد درآمدند. تیمور بر بغداد مستولی شد و لشکر خویش از پی احمد فرستاد. اینان راهی حله شدند. احمد پل را بریده بود. سپاهیان تیمور خود را به آب زدند و در مشهد علی (ع) به احمد رسیدند. بر اموال و بینه و چارپایان او دست یافتند. احمد دل به هلاک نهاده حمله‌ای سخت کرد. امیری که از پی او آمده بود کشته شد و باقی بازگشتند. احمد از مرگ رهایی یافت و به رجب در مرز شام رفت و در آنجا بیاسود. نایب رجب سلطان مصر را از آمدن او بی‌گانه‌انید. سلطان یکی از خواص خود را نزد او فرستاد و نفقات و توشه روان فرمود و خواست که به مصر رود و در آنجا آرام گیرد. احمد به حلب رفت و در آنجا چندی بیاسود ولی بیمار شد و از رفتن به مصر باز ماند.

احمد را خبر رسید که امیر تیمور آنچه را که او بر جای گذاشته از آن خود کرده و همه اموال و ذخایر او را تاراج نموده و مردم بغداد را از توانگر و بی‌چیز مصادره کرده. چنان‌که همه را نیازمند ساخته است و حوالی بغداد در اثر تاراج و کشتار به بیابانی بی‌حاصل تبدیل شده.

احمد در ماه ربیع‌الاول سال ۷۹۶ نزد سلطان مصر رفت و از او برای بازپس گرفتن ملکش و انتقام از دشمنش یاری طلبید. سلطان به یاریش برخاست و لشکر خویش را به یاری او بسیج کرد و به شام برد. امیر تیمور پس از استیلا بر بغداد لشکر به تکریت برده بود. تکریت مأوای مخالفان و لانه جنگجویان و کمینگاه راهزنان بود. تیمور چهل روز در آنجا توقف کرد. و محاصره‌اش نمود تا تسلیم شد. آن‌گاه جمع کثیری را قتل عام کرد و شهر را ویران نمود و لشکرش در دیاربکر تا رها پراکنده گردید. شهر رها را در ساعتی از روز بگرفت و سراسر نعمتش را بر باد داد چون خبر به سلطان برقوق رسید در ریدانیه^۱ چند روز لشکرگاه زد تا نواقص کار سپاهیان برطرف نمود و بر ممالیک خود باب عطا بگشود و جمع کثیری از دیگر اصناف بر سپاه خود بیفزود. نایب خود امیر سودون

۱. متن: زیدانیه

الفخری را در قاهره نهاد با تبعیحه‌ای تمام، همراه با سلطان احمد بن اویس که بر او و یاران و سپاهیان‌ش نیز بخشش‌های کرامند کرده بود به شام رفت و در آخر ماه جمادی‌الاولی به دمشق درآمد.

سلطان مصر، جلیان فرمانروای حلب را نیز گفته بود به فرات لشکر برد و اعراب و ترکمانان را بسیج کند و در آنجا مترصد رسیدن دشمن باشد.

چون به دمشق رسید، جلیان نزد او آمد و او را از نیازهای خود و اخبار آن قوم آگاه کرد و برای اجرای اوامر او بازگردید. سلطان بقوق از پی او لشکری به سرداری کمشیغا اتابک، بکلمتش^۱ امیر سلاح و احمد بن بیغا بفرستاد امیر تیمور مشغول محاصره ماردین بود و آن را پس از چند ماه تصرف کرد. سپاهیان او دست به کشتار و تاراج شهر زدند و نواحی آن را زیر پای سپردند. قلعه ماردین سخت مقاومت می‌کرد و امیر تیمور به بلاد روم رهسپار شد و بر قلاع اکراد گذر کرد و لشکریانش همه آنها را غارت کردند و مردمش را کشتند. سلطان در این عهد که ماه شعبان سال ۷۹۰^۲ است در دمشق جای گرفته و همه نیروی خود را گرد آورده که اگر تیمور روی به سوی او آید بر او حمله برد. والله سبحانه و تعالی ولی التوفیق بمنه و کرمه.

خبر از آل مظفر یزدی که پس از انقراض دولت خاندان هلاکو بر اصفهان و فارس غلبه یافتند و آغاز کار و سرانجام احوالشان

محمد بن مظفر از مردم یزد بود. مردی دلیر بود. در ایام سلطنت ابوسعید به دولت پیوست و او را نگهداری راه‌های فارس دادند و این آغاز کار او بود.

چون ابوسعید در سال ۷۳۶ بمرد و فرزند بر جای نگذاشت، کار دولت پریشان شد و کار رعیت به هرج و مرج کشید و کشور او میان امرا تقسیم گردید. امیر ازبک فرمانروای شمال بر بخش خراسان مستولی شد و معزالدین حسین بن غیاث‌الدین بر هرات و شمس‌الدین محمد بن محمود از آل اینجو در فارس فرمان می‌راند. پس از او پسرش امیر شیخ ابواسحاق بن محمود به جای پدر نشست و سیرت او را پیش گرفت. ابواسحاق را آثار جمیله بود. قاضی عضدالدین کتاب المواقف را برای او تصنیف کرده است و عمادالدین کاشی (؟) کتاب مفتاح را شرح و به نام او کرده است.

۳. متن: احمد

۲. متن: ۶۹۰

۱. متن: تکلتش

امیر محمدبن مظفر بر کرمان و نواحی آن غلبه یافت و اکنون طمع در فارس بسته بود امیر شیخ ابواسحاق، شریفی از اعیان شیراز را کشته بود. امیر محمدبن مظفر تا به مقصود خود که تصرف فارس بود دست یابد این کار را سخت نکوهش کرد و لشکر خود را به شیراز برد. مردم شیراز از امیر شیخ ابواسحاق به سبب اعمالش در حق ایشان، نفرت داشتند. به او گرایش یافتند و او را در تصرف شهر یاری دادند و محمدبن مظفر بر تخت فرمانروایی شیراز قرار گرفت امیر شیخ ابواسحاق به اصفهان گریخت. محمدبن مظفر از پی او رفت، از اصفهان نیز بگریخت. محمدبن مظفر اصفهان را تصرف کرد و به طلب او به هر جای فرستاد. عاقبت او را به چنگ آورد و به قضاص آن شریف که کشته بود به قتلش آورد.

محمدبن مظفر را چهار پسر بود. شاه ولی و محمود و شاه شجاع و احمد. شاه ولی در ایام پدر درگذشت و دو پسر بر جای نهاد: یکی منصور و یکی یحیی. شاه محمود اصفهان را گرفت و شاه شجاع شیراز و کرمان را. شاه محمود و شاه شجاع بر پدر تحکم می‌کردند و پس از او جانشین وی شدند. در سال ۷۶۰ پدر را کور کردند.

شاه شجاع پس از پدر به جای او نشست شاه محمود پس از آنکه از سلطان اویس پسر شیخ حسن بزرگ یاری خواست و او لشکر به یاریش فرستاد در سال ۷۶۵ به شیراز رفت و آن را تصرف کرد. شاه شجاع به کرمان که در قلمرو او بود، رفت. عمال او نخست با وی مخالفت ورزیدند، سپس همه به اطاعتش درآمدند.

شاه شجاع پس از سه سال به فارس بازگردید و شاه محمود^۱ از فارس به اصفهان رفت و در آنجا بیود تا سال ۷۷۶ که دیده از جهان فرویست.

پس از مرگ شاه محمود، شاه شجاع اصفهان را به قلمرو خویش افزوده و آن را به اقطاع پسر خود زین‌العابدین داد و دختر سلطان اویس را به عقد او درآورد. این زن پیش از این زوجه شاه محمود بود.

شاه شجاع در سال ۷۸۷ وفات کرد و پسرش زین‌العابدین در اصفهان امارت داشت و شاه منصور پسر برادرش شاه ولی جانشین او در شیراز شد.

عادل آقا، بزرگ دولت خاندان اویس در سلطانیه بود. شاه منصور پسر شاه ولی که از عم خود زین‌العابدین از شیراز گریخته بود نزد او رفت. عادل آقا او را حبس کرد. منصور

۱. متن: محمد

از زندان بگریخت و به سلطان احمد بن اویس پناه برد و از او یاری خواست. سلطان احمد او را یاری داد و در شوشتر که از اعمال او بود فرو آورد. سپس از آنجا به شیراز راند. عمش زین العابدین از شیراز به اصفهان رفت. برادرش شاه یحیی در یزد بود و عمش احمد بن مظفر در کرمان.

در این احوال امیر تیمور سلطان مغول از خاندان جغتای بن چنگیز در سال ۷۸۸ لشکر بیاورد و تبریز را بگرفت و خراب کرد. چنانکه در اخبار او آوردیم. شاه یحیی فرمانروای یزد و احمد فرمانروای کرمان به فرمان او گردن نهادند. زین العابدین از اصفهان بگریخت. تیمور اصفهان را تصرف کرد و زین العابدین به فارس رفت. تیمور به ماوراءالنهر بازگردید و تا سال ۷۹۵ از او خبری نبود. تیمور به بلاد فارس لشکر برد. شاه منصور پسر شاه ولی به نبرد او گرد کرد. تیمور او را بفریفت که امارتش خواهد داد و به هرات بازگردید. سپاهیان شاه منصور از گردش پراکنده شدند. جاسوسان تیمور او را خیر دادند که سپاهیان شاه منصور بس اندک اند. تیمور بشتاب بیامد و لشکر شاه منصور را در خارج شهر شیراز نیک فروگرفت. شمار لشکریان او به دو هزار نمی رسید. از آن گروه نیز جمعی نزد تیمور گریختند. شاه منصور خود و یارانش دل بر هلاک نهاده جنگی سخت کردند. او خود در معرکه ناپدید شد و کس ندانست به کجا رفت. امیر تیمور شیراز را گرفت و به اصفهان افزود و یکی را از سوی خود امارت شیراز داد. احمد بن محمد بن مظفر فرمانروای کرمان و پسرانش به قتل رسیدند. تیمور بر کرمان نیز از سوی خود حاکمی گمارد. همچنین شاه یحیی پسر شاه ولی صاحب یزد و پسرانش به قتل رسیدند. تیمور بر یزد نیز از جانب خود والیی قرار داد و خاندان مظفر را نابود کرد. زین العابدین بن شاه شجاع بن محمد را مصادره کرد. پسرش بگریخت و به دایی خود احمد بن اویس که در این زمان در مصر است پیوست و اکنون با او در مصر زندگی می کند. والله وارث الارض و من علیها و الیه یرجعون.

خبر از بنی ارتنا ملوک بلاد روم از مغول، بعد از خاندان هلاکو و سخن از آغاز کار و سرانجام دولتشان

گفتیم که این مملکت از آن بنی قلیچ ارسلان از ملوک سلجوقی بود. آنان بودند که در آن سرزمین دعوت اسلام را بر پای داشتند و آن را از ملوک روم که در قسطنطنیه بودند

بستند و بسیاری اعمال ارمن^۱ و دیاربکر را بدان درافزودند. چنانکه سرزمینشان گسترده شد و کشورهایشان عظیم شد. پایتخت آنان شهر قونیه بود و از اعمال آن: اقسرا و انطالیه^۲ و علایا و طغورله^۳ و دمرو و قراحصار. و از ممالک ایشان ارزنجان^۴ و از اعمال آن است، آقشهر و کامخ و قلعه کوغونیا^۵ و نیز از ممالک ایشان است. قیساریه و اعمال آن است: نیکده و هرقله و منال (۶) و از ممالک ایشان است: سیواس که آن را از امرای دانشمندیه بستند. چنانکه در اخبارشان آوردیم و از اعمال آن است نیکسار و^۶ اماسیه و توقات و قمنات و کنکر و انگوریه و سامسون و صغوی (۷) و قسطمونی^۷ و طرخلو و برلوا^۸.

و آنچه از بلاد ارمن بر قلمرو خود افزودند عبارت‌اند از: وان و سلطان و ارجیش و اعمال آن. و از دیاربکر: خرت‌برت و ملطیه و مساره. این اعمال و هر چه بدان پیوند از ناحیه شمالی تا شهر بورسه، سپس تا خلیج قسطنطنیه از آن ایشان بود و چنانکه مشاهده می‌افتد کشوری پهناور بود. سپس این دولت دچار پیری و سستی شد، چنانکه سرنوشت همه دولت‌های مقتدر است.

چون مغولان بر ممالیک اسلام مستولی شدند و در دیگر نواحی نیز کشورهای را گشودند و خان اعظم منگوقاآن برادر هلاکو بر تخت نشست، در سال ۶۵۴ لشکرهای مغول به این بلاد روی آورد. سرکرده سپاه مغول یکی از امرای بزرگ ایشان بود به نام بایجو^۹ و فرمانروای بلاد روم غیاث‌الدین کیخسرو بن علاء‌الدین کیقباد که دوازدهمین ملوک این سلسله بود، از فرزندان قتلش. مغولان در ارزن‌الروم فرود آمدند. ستان‌الدین یاقوت غلام علاء‌الدین کیقباد امارت آن شهر داشت. مغولان پس از دو ماه محاصره، شهر را گرفتند و کشتار و تاراج کردند و همچنان پیش راندند. غیاث‌الدین در صحرا نزدیک آقشهر و ارزنجان با مغولان مصاف داد. غیاث‌الدین منهزم شد و ذخایر و عیالات خود برگرفت و خود را به قونیه رسانید. و بایجو بر هرچه پشت سر گذاشته بود غلبه یافت. مغولان سپس قیساریه را گرفتند. غیاث‌الدین در پی این حوادث بمرد و پس از و پسرش علاء‌الدین کیقباد پادشاهی یافت. برادرانش عزالدین کیکاوس و رکن‌الدین قلیچ

۳. متن: طغرل

۶. متن: نکسار

۹. متن: بیکو

۲. متن: انطاکیه

۵. متن: کعودیه

۸. متن: برلو

۱. متن: ارض

۴. متن: آذربایجان

۷. متن: کسحونیه

ارسلان نیز با او در پادشاهی شریک بودند.

لشکریان مغول در بلاد دست به غارت و کشتار زدند. علاءالدین کیقباد نزد منگوقاآن صاحب تخت خانیت رفت و پس از او میان برادران اختلاف افتاد. عزالدین کیکاوس غلبه یافت برادر خود رکن‌الدین را در قونیه دریند نمود و از پی برادر خود علاءالدین کس فرستاد تا نظر خان را با او دیگرگون کند ولی از این اقدام حاصلی نصیبش نشد. علاءالدین در راه بمرد و منگوقاآن فرمان صادر کرد که کشور میان عزالدین و رکن‌الدین تقسیم شود. بدین گونه که از سیواس تا مرزهای قسطنطنیه از آن عزالدین باشد و از سیواس تا ارزن‌الروم به جانب مشرق تا زمین‌های پیوسته به متصرفات مغول از آن رکن‌الدین. عزالدین، برادر خود رکن‌الدین را از بند برهاند و به خدمت مغول درآمد. پیش از آن‌که عزالدین بازگردد بایجو در بلاد روم به حرکت درآمد. ارسلان دغمش از امرای عزالدین با او روبرو شد بایجو او را به قونیه منهزم ساخت. عزالدین از قونیه به علایا رفت و بایجو شهر را محاصره نمود. خطیب، شهر را تسلیم بایجو نمود. خطیب، به دیدار بایجو رفت. زن بایجو بر دست او اسلام آورد بایجو مغولان را از دخول به شهر منع کرد و گفت اگر خواهند به شهر روند یک‌یک روند و معترض هیچ کس نشوند. عزالدین و رکن‌الدین در فرمان مغول بودند و از پادشاهی نامی داشتند و فرمان همه در دست بایجو شحنه مغول بود.

چون هلاکو در سال ۶۵۶ لشکر به بغداد برد از بایجو خواست به یاری او آید ولی بایجو عذر آورد که کردان فراسیلی و باروقی بر سر راه او هستند. هلاکو لشکری به سوی او فرستاد. این لشکر بر ارزنجان گذشت و کردان از آن ناحیه کوچ کردند. این سپاه پس از تسخیر ارزنجان به بایجو پیوستند و با او نزد هلاکو خان آمدند و در فتح بغداد و دیگر فتوحان شرکت جستند.

چون هلاکو به حلب درآمد، عزالدین و رکن‌الدین را فراخواند، آن دو بیامدند و با او در گشودن حلب همدستی کردند. وزیرشان معین‌الدین سلیمان پروانه نیز با آنان همراه بود. هلاکو را از او خوش آمد و تحسینش کرد و از رکن‌الدین خواست که پروانه همواره میان آن دو سفیر باشد و او همچنان بیود.

بایجو سردار لشکر مغول در روم هلاک شد و جای او را سونجاق^۱ یکی دیگر از

۱. متن: صمقار

امرای مغول گرفت.

در سال ۶۵۹ میان دو امیر عزالدین و رکن‌الدین خلاف افتاد. عزالدین بر قلمرو رکن‌الدین غلبه یافت. رکن‌الدین همراه با معین‌الدین پروانه نزد هلاکو به دادخواهی رفت. هلاکو او را به لشکری یاری داد. رکن‌الدین با این لشکر بر سر عزالدین تاخت، عزالدین آنان را منهزم نمود. رکن‌الدین بار دیگر از هلاکو یاری خواست. هلاکو باز هم لشکری در اختیار او گذاشت. این بار عزالدین منهزم شد و به قسطنطنیه رفت و نزد فرمانروای آن لاسکاری^۱ بماند.

رکن‌الدین قلیچ ارسلان بر بلاد روم مستولی شد. ترکمانان که در آن اعمال و نواحی و نغور و سواحل بودند، در برابر او موضع گرفتند و از هلاکو خواستند که ایشان را نیز ولایت دهد. هلاکو نیز آنان را ولایت داد. خداوند ایشان را، پادشاهی عنایت کرد و چنان‌که خواهیم آورد آنان در این روزگار پادشاهان در آن نواحی هستند. انشاءالله تعالی. عزالدین در قسطنطنیه ماند و خواست که فرمانروای آن لاسکاری را فروگیرد. کسانی این توطئه را به لاسکاری خبر دادند. او نیز عزالدین را بگرفت و در یکی از قلاع دربند افگند و او در بند بمرد.

گویند که میان پادشاه شمال منگو تیمور صاحب تخت خانیت در سرای و صاحب قسطنطنیه فتنه‌ای پدید آمد که کار به جنگ کشید. منگو تیمور بیامد کشور او در نوردید و بر آن قلعه‌ای که عزالدین در آن محبوس بود بگذشت. او را با خود به سرای برد و عزالدین در آنجا بمرد.

پس از مرگ پدر، پسرش مسعود به اباقاخان پیوست. اباقا او را گرامی داشت و امارت برخی قلاع روم داد.

معین‌الدین سلیمان پروانه از رکن‌الدین بیمناک شد و او را بناگاهان در سال ۶۶۶ به قتل آورد و پسرش کیخسرو را به پادشاهی نشاند و او را غیاث‌الدین لقب نهاد. معین‌الدین بر او تحکم می‌کرد و در عین حال زیر فرمان مغول بودند. تا آن‌گاه که معین‌الدین از مغولان بیمناک شد و به سلطان مصر الملك الظاهر بیبرس نامه نوشت که می‌خواهد در اطاعت او درآید. اباقا بر این نامه وقوف یافت و او را سخت نکوهش کرد. سونجاق شحنه هلاک شد و اباقاخان دو تن از امیران مغول تودون نویان^۲ و طوغون^۳ را

۱. متن: لشکری

۲. متن: لشکری

۳. متن: توقر

به جای او معین کرد. آن دو در سال ۶۷۵ به بلاد شام رفتند و در ابلستین فرود آمدند. غیاث‌الدین کیخسرو و میعن‌الدین پروانه نیز با لشکر خود با آن دو بودند.

الملك الظاهر از دمشق به رویارویی با آنان بیامد و در ابلستین نبرد درگرفت. پروانه که با الملك الظاهر قراری نهاده بود در جنگ جدی نمود. الملك الظاهر آن سپاه را در هم شکست و آن دو امیر مغول کشته شدند با جماعتی کثیر از مغولان. پروانه خود جان به در برد و الملك الظاهر قیساریه را که کرسی بلاد روم بود در تصرف آورد و به مصر بازگردید پس از ختم نبرد آباقاخان بیامد و بر میدان جنگ نظاره کرد. دید همه کشتگان از مغولان هستند. یقین کرد که پروانه را با الملك الظاهر سرورسری بوده است. پس آن بلاد را زیر پی درتوردیدند و همه جا را ویران کرد و بازگشت. آن‌گاه پروانه را به لشکرگاه خود فراخواند و بکشت و به جای او عزالدین محمد برادرش را به سرپرستی کیخسرو گماشت.

غیاث‌الدین کیخسرو همچنان والی بلاد روم بود و شحنة مغول حاکم بر بلاد بود. تا آن‌گاه که تگودارین هلاکو به حکومت رسید. برادرش قونغر تای با یکی از امیران مغول در بلاد روم اقامت داشت. تگودار او را فراخواند. او از رفتن به نزد تگودار سربر تافت. تگودار به غیاث‌الدین اشارت کرد تا او را در ارزنگان بگرفت. و بند بر نهاد. آن‌گاه یکی از امرای مغول را به نام هولاجو^۱ شحنگی بغداد داد. این واقعه در سال ۶۸۱ اتفاق افتاد. گویند آن‌که هولاجو را به شحنگی بلاد روم برگزید ارغون پسر آباقاخان بود و تودون نویان و طوغون را آباقا به جنگ الملك الظاهر فرستاد نه به عنوان شحنگی.

سپس مسعود بن عزالدین کیکاوس به پادشاهی بلاد روم رسید ولی همه فرمانروایی از آن شحنة مغول بود و او را از پادشاهی جز نامی نبود. تا آن‌گاه که دچار آشفتگی و پریشانی گردید و دولتش روی به نابودی نهاد.

از آن پس امرای مغول از پی یکدیگر به شحنگی بلاد روم منصوب می شدند یکی از آنها که در آغاز قرن هشتم بود، ایدغدی^۲ نام داشت و همو بود که هیتوم^۳ پسر لئون^۴ پادشاه سیس را به قتل رسانید. برادر هیتوم به خربنده شکایت برد. خربنده به شکایت او پاسخ داد و ایدغدی را بکشت. و ما در اخبار ارمن از آن سخن گفتیم، یکی دیگر از این شحنگان ایفا بود که در سال ۷۲۰ شحنگی روم یافت. سپس سلطان ابوسعید، دمر داش

۱. متن: اولاکو

۲. متن: امیرعلی

۳. متن: میشوش

۴. متن: لیعون

پسر چویان را در سال ۷۲۳ به شحنگی روم فرستاد. دمرداش در آن دیار قدرتی تمام یافت و با ارمن در سیس نبرد کرد و از الملک‌الناصر محمدبن قلاون فرمانروای مصر بر ضد ایشان یاری خواست. او نیز یاریش داد و ایاس را به جنگ بستند.

ابوسعید با نایب خویش امیر چویان دل بد کرد و او را بکشت. خبر به پسرش دمرداش در بلاد روم رسید. مضطرب شد و با امرا و لشکر خود به مصر گریخت. سلطان او را بگرمی و اکرام پذیرفت. رسولان ابوسعید از پی او بیامدند و به سبب سعی او در ارتکاب فساد و برانگیختن آتش فتنه‌ها، خواستار اجرایی حکم خدا در حق او شدند. مصریان نیز گفتند در عوض باید قراسنقر که نیز در شام چنان کارهایی کرده است مجازات شود. قراسنقر را کشتند، دمرداش نیز در مصر کشته شد. هر دو به کیفر اعمال خویش رسیدند.

چون دمرداش از بلاد روم به مصر گریخت یکی از امرای خود، ارتنا، را که نویر نامیده می‌شد و نامی چون شهزادگان داشت بر جای نهاد. ارتنا نزد ابوسعید کس فرستاد و اظهار فرمانبرداری نمود. ابوسعید نیز او را بر بلاد آن طرف امارت داد. او در سیواس فرود آمد و آن را کرسی مملکت خویش قرار داد. چندی بعد حسن‌بن دمرداش در تبریز قدرتی یافت و ارتنا با او بیعت کرد. سپس بیعت او بشکست و با الملک‌الناصر صاحب مصر باب مکاتبه گشود و به فرمان او درآمد. الملک‌الناصر نیز برای او منشور امارت فرستاد و خلعتش داد. حسن‌بن دمرداش لشکر گرد آورد و رهسپار سیواس شد تا او را گوشمال دهد. ارتنا به جنگ او آمد و در صحرای کسینوک (۹) با او نبرد کرد. منهرمش ساخت و جماعتی از امرایش را اسیر کرد. این واقعه در سال ۷۴۴ اتفاق افتاد. بعد از این پیروزی دولت ارتنا قوت گرفت و حسن‌بن دمرداش از دست یافتن به او عاجز آمد. تا در سال ۷۵۳ درگذشت.

اما فرزندان او را که بعد از او آمده‌اند من نمی‌دانم کدامیک از آنها به فرمانروایی رسیده و از ترتیب آن نیز بیخبرم. تنها در اخبار ملوک ترک دیده‌ام که سلطان در سال ۷۶۶ به نایب حلب فرمان داده که لشکر به یاری محمدبن ارتنا برد. او نیز لشکر برده و محمدبن ارتنا پیروز شده است.

ارتنا و فرزندان او بر بلاد روم فرمان می‌راندند تا آن‌گاه که ترکمانان، سیس و اعمال آن را از بلاد ارمن جدا کردند و پس از آن بنی دولغادر بر آن مستولی شدند و تا به امروز

چون در سال ۷۵۲ سماروس از امرای ترک سر به مخالفت برداشت قراجا پسر دلغادر به یاریش برخاست. سلطان مصر لشکر بر سر او کشید و جمعش را پریشان نمود و جمعی را از پی او فرستاد تا گرفتند و کشتندش.

سلطان در سال ۷۵۴ لشکری به طلب قراجا فرستاد. این لشکر به ابلستین رسید. نایب شهر از آن بگریخت و لشکر مصر همه آن حوالی را تاراج کرد. نایب شهر نزد محمدبن ارتنا به سیواس رفت. محمد او را بگرفت و نزد سلطان به مصر فرستاد و سلطان او را بکشت.

ترکمانان، ناحیه شمالی متصرفاتشان را تا قسطنطنیه گرفتند و از امم مسیحیان کشتار بسیار کردند و بسیاری از بلادش که در آن سوی قسطنطنیه بود مستولی شدند. امیرشان در این دوره در شمار شاهان بزرگ است و دولتشان نوپا و جدید است.

از سال‌های هشتاد کودکی از اعقاب بنی ارتنا در سیواس بود. قاضی بلد که به وصیت پدرش سرپرستی کودک را به عهده داشت بر او تحکم می‌کرد. در سال ۷۹۲ قاضی آن کودک را به قتل آورد و ممالک او را از آن خود نمود.

در آنجا از خانواده‌های مغول قریب به سی هزار تن مقیم بودند. امیرشان پیش از این دمرdash پسر امیر چوپان از امرای مغول بود. اینان از پیروان بنی ارتنا بودند و هم اینان بودند که چون لشکر مصر در سال ۷۸۹ به طلب منطاش شورشگر که در نزد قاضی گریخته بود بیامدند قاضی را علیه مصریان یاری دادند و لشکر مصر مجبور شد بازگردد. در اخبار ترک، به این حوادث اشارت رفته است. اکنون حال بر همین منوال است. والله مصیرالامور بحکمته و هو علی کل شیء قدیر.

خبر از دولت جدید ترکمانان در شمال بلاد روم تا خلیج قسطنطنیه ماوراء آن، از آن آل عثمان

پیش از این به هنگام بیان انساب مردم روی زمین از ترکمانان سخن گفتیم و گفتیم که اینان از فرزندان یافث بن نوح‌اند. یعنی از فرزندان توغرما پسر کومر پسر یافث‌اند. در تورات چنین آمده است.

قیومی از علمای بنی اسرائیل و نسب شناسان ایشان گوید که توغرما همان ترکمان

برادران ترک‌اند و مساکنشان چنان‌که دریافته‌ایم از دریای طبرستان تا بحر خزر است تا قسطنطنیه از سمت مشرق تا دیاربکر گسترده است.

پس از انقراض عرب و ارمن نواحی فرات را از آغاز آن تا آنجا که به دجله می‌ریزد، تصرف کردند. آنان طوایف مختلف‌اند و خاندان‌های پراکنده که به شمار نمی‌گنجند و در ضبط نمی‌آیند. در بلاد روم از ایشان جماعات بسیار است و پادشاهان آن دیار در جنگ‌های خود با دشمنانشان بسیاری از آنان را به کار می‌گیرند. رئیس آنان در قرن چهارم جبق^۱ نامیده می‌شد و در آن ایام نیز طوایف و خاندان‌های بسیار بودند. چون سلیمان بن قتلمش بعد از پدرش قونیه را فتح کرد و در سال ۴۷۷ انطاکیه را از رومیان بست، مسلم بن قریش از او اموالی را که در این فتح حاصل کرده بود طلب داشت و سلیمان بدو پاسخی درشت داد و میانشان فتنه افتاد. مسلم بن قریش، سپاهیان عرب و ترکمان را با امیرشان جبق به یاری خواست و به جنگ سلیمان رهسپار انطاکیه شد. چون ترکمانان با سلیمان رویاروی شدند عصیت ترکی در آنان به جوش آمد و از مسلم بن قریش بریدند و به سلیمان پیوستند. لشکر مسلم بن قریش منهزم و او خود کشته شد. ترکمانان در ایام خاندان قتلمش در بلاد روم در نواحی جبال و سواحل اقامت گزیدند. چون مغولان بلاد روم را گرفتند بنی قتلمش را در مقام خویش ابقا کردند. سپس رکن‌الدین قلج ارسلان پس از آن‌که برادرش بر او غلبه یافت و او به قسطنطنیه گریخت بر آن نواحی امارت یافت.

امرای ترکمان در آن ایام یکی محمدبک و برادرش الیاس بک و دامادش علی بک و خویشاوندشان سونج. ظاهراً ایشان از فرزندان جبق باشند. این برادران بر رکن‌الدین بشوریدند و نزد هلاکو کس فرستادند و اظهار فرمانبرداری کردند و خواستند تا برایشان منشور امارت و علم فرستد. چنان‌که عادت ایشان بود. و نیز شحنه‌ای از مغول به بلاد ایشان فرستد هلاکو اجابت کرد و آنان را منشور فرمانروایی داد. سپس هلاکو نزد امیر محمدبک کس فرستاد و او را فراخواند ولی او عذر آورد و از رفتن سربرتاقت. هلاکو شحنه‌ای را که در بلاد روم بود و نیز قلیچ ارسلان را اشارت کرد که او را گوشمال دهند. آن دو برفتند و چون با او جنگ در پیوستند دامادش علی بک از او بیرید و نزد هلاکو رفت. هلاکو مقدم او را گرامی داشت و او را به جای محمدبک امارت بخشید. چون

۱. متن: جق

محمدبیک با آن سپاه روبرو شد پایداری نیارست و راه گزیز بسته یافت. این بود که نزد قلیچ ارسلان شتافت و از او امان خواست و او امانش داد. محمدبیک همراه او به قونیه رفت. در آنجا فرمان کشتنش را دادند و کشته شد. دامادش علی بک بر ترکمانان امارت یافت و لشکر مغول نواحی بلاد روم را تا استنبول فتح کرد. ظاهراً آل عثمان، ملوک آن بلاد در این روزگار از اعقاب علی بک یا یکی از نزدیکان او باشند. شاهد این مدعا این است که این فرمانروایی در مدت این صد سال همچنان در میان ایشان بوده است.

چون دولت مغول در بلاد روم منقرض شد و بنی ارتنا در سیواس و اعمال آن به حکومت رسیدند این ترکمانان، آن سوی در بندها تا خلیج قسطنطنیه ارا تصرف کردند. پادشاهشان در شهر بورسه که در آن نواحی بود فرود آمد. او را اورخان بن عثمان جیق می گفتند. او بورسه را دارالملک خود قرار داد، ولی از چادرها به کاخها نرفتند. بلکه همچنان در آن جلگه های اطراف شهر در چادر زندگی می کردند.

پس اورخان بن عثمان، پسرش مرادبک به سروری رسید و در بلاد مسیحیان در آن سوی خلیج به پیشروی پرداخت و آن بلاد را تا نزدیک خلیج بنادقه (ونیز) و جبال جنوا فتح کرد و از رعایای خود ساخت و از آنان جزیه گرفت. آن گاه در بلاد صقالبه (اسلاوها) دست به آشوب و تاراج زد. آن سان که پیش از او کس چنان نکرده بود و قسطنطنیه را از اطراف محاصره نمود و پادشاه آنان را که از اعقاب لاسکاری بود اسیر کرد و خواست که در ذمه اسلام درآید. او نیز جز به گردن گرفت.

مراد همچنان سرگرم جهاد با امم نصرانی بود تا آن هنگام که در سال ۷۹۱ در جنگ با صقالبه (اسلاوها) کشته شد و پسرش با یزید به جای او نشست و او در این عهد همچنان بر سر فرمانروایی است و دارای دولتی نیرومند است.

بنی قرمان، از امرای ترکمان، قطعه ای از بلاد روم، میان سیواس و قونیه را در تصرف آوردند.

اینان پیش از این در حدود ارمنیه می زیستند و جد ایشان بود که هیتوم پسر لئون پادشاه سیس را در سال ۷۲۰ شکست داد.

آن گاه میان آل عثمان جیق و بنی قرمان پیوند زناشویی افتاد. پسر قرمان در این عهد شوهرخواهر سلطان مرادبک بود. سلطان مرادبک بر او غلبه یافت و همه متصرفاتش را بستند. ابن قرمون فرمانروای علایا و همه ترکمانان به اطاعت او درآمدند. بایزید، دیگر

بلاد را نیز تصرف کرد و جز سیواس چیزی در دست بنی ارتنا که همچنان در زیر سیطرهٔ تحکم قاضی بودند باقی نماند و من نمی‌دانم که پس از ظهور امیر تیمور - از خاندان جفاتای پسر چنگیز - سرزمین‌هایی را که مغولان در تصرف داشتند چه سرنوشتی خواهند داشت و خدا چه مقدر کرده است.

پادشاه خاندان عثمان در این عهد پادشاهی مقتدر است و در این نواحی شمالی، کشوری پهناور دارد و رعب او در دل امم نصرانی آن نواحی افتاده است. دولتی است نوین و بر همهٔ آن امم و طوایف پیروز. والله غالب علی امره.

در اینجا اخبار طبقهٔ سوم از عرب و دولت‌های ایشان یعنی امم تابع عرب، متضمن دول اسلامی در شرق و غرب عجمانی که تابع آنان بوده‌اند به پایان آمد. اینک به ذکر طبقهٔ چهارم از عرب می‌پردازیم اینان را مستعجم نام نهاده‌ام زیرا پس از انقراض زبان مُضَر این نژاد به وجود آمد. و اخبار ایشان را می‌آوریم آن‌گاه به بخش سوم از کتاب خود که حاوی اخبار بربر است می‌پردازیم و با پایان یافتن آن، کتاب ما نیز انشاءالله پایان خواهد یافت. والله تعالی ولی العون و التوفیق بمنه و کرمه.

Kitāb al-‘Ibar

vol. 4

by

‘Abd al-Rahmān Ibn Khaldūn

Translated by

‘Abd al-Muhammad Āyatī



Institute for Humanities
and
Cultural Studies

Tehrān, 2004